

ژئوپلیتیک پست مدرن قرن ۲۱

(قسمت دوم)

ژئوپلیتیک پست مدرن و جنگ تمدن‌ها

دکتر سید محمد هادی ایازی

عضو هیأت علمی دانشگاه علوم انتظامی

خود کدهای غیر فعال صادر کرده و چه زمانی دست به عملیات خواهند زد. شناسایی این کدها، راهبری عملیات و حتی طرز تفکر آنها و خلق فرصت‌های عملیات خشونت‌آمیز بر ضد آزادی بسیار مهم و ضروری است.

تندروها به طور آشکار از این نظریه دفاع می‌کنند که جهان جدید در سایه‌ی ارزش‌های سرمایه‌داری لیبرال (نمونه‌ی بارز آن جامعه آمریکا است) هدایت می‌شود و در این میان برخی جوامع نیز با توجه کمتری در پشت این قضایا جای گرفته‌اند و آنها تمامیت خود را در معرض خطر می‌بینند. به هر حال این احساس، ناخودآگاه و بی‌علت نبوده و همان‌گونه که ملاحظه می‌شود جنگ آمریکا در عراق، جنگ صرب‌ها علیه بوسنی، مناقشات هند و کشمیر، چین و روسیه، فرانسه در آفریقای شمالی و یا جنگ رژیم اشغالگر قدس با مردم مظلوم فلسطین در صدد نابودی مذاهب، اعتقادات و در نهایت فرهنگ‌ها و تمدن‌هاست. از این رو، زمانی که همه‌ی ادیان به این جمله‌ی توحیدی معتقدند که: «زندگی و تقدیر انسان‌ها در اختیار خداوند است»، چگونه است که پیروان خشونت و افراط‌گرایی سوگند یاد می‌کنند تا با حمایت از اسامه بن لادن، جهان مدرن را مغلوب نموده و توان نظامی قدرت‌ها را نابود سازند؟

کسانی که با مشاغل و فعالیت‌های مذهبی، مذهب گرایانه، تبلیغ دین را به شکل افراطی و غیرواقعی به عهده داشتند در حمایت و تقویت افکار افراطی، نقش بسزایی داشتند. پیروان افکار صلح طلبی، همواره با هم زیستن را تبلیغ می‌کنند و در مقابل بنیادگرایان و افراطیون مذهبی موضع می‌گیرند. از سوی دیگر وجود اختلاف عقیدتی نیز امری طبیعی است. به هر حال شکل، طبیعت و نوع زندگی آزاد سرمایه‌داری، به گونه‌ای است که باعث به وجود آمدن چنین اختلافات و تعارضاتی در نواحی گوناگون و حتی در درون یک منطقه‌ی واحد نیز خواهد شد. یکی از علل اصلی این اختلافات، وجود شرکت‌های چند ملیتی و حضور میلیون‌ها رقیب تجاری در سرزمین‌های مختلف می‌باشد. این تعارضات نه تنها در قلمرو بن لادن بلکه در مصر و سودان، روسیه و بوسنی و حتی در ایالت‌های مختلف آمریکا (انتاریو و فلوریدا) نیز به چشم می‌خورد.

در برخی موارد، بینش دینی در مقابل شیوه‌های هنجار سازی دنیای آزاد (بازارها و جوامع مدرن) مقاومت می‌کند و در بسیاری دیگر نیز این موارد را

ممکن است هسته‌ی اصلی حوادث یازده سپتامبر را ناشی از جنگ تمدن‌ها بدانیم ولی این رویداد می‌تواند ناشی از عدم تقارن و تباین سکولاریزم و جدایی دین از سیاست که همه روزه در حالات مختلفی از زندگی غربی نمایان می‌شود، تلقی گردد. اساس ایدئولوژی لیبرال، مبتنی بر تعریف جامعه‌ی مدرن مصرف‌گراست، آن هم بدون ملاحظات رفتاری و سلوکی که هر لحظه رفتارهای روزمره‌ی بشری را تحت تأثیر قرار داده و یک نوع عامل منطقی غیر ارادی برای این رفتارها تلقی می‌شود. تکنیک‌هایی که مبادلات بازار، فعالیت‌های صنعتی و آزادی‌های فردی را تحت الشعاع قرار می‌دهد در زندگی امروزی نوعی حالت فرسایشی و روزمرگی به خود گرفته است (زندگی یعنی مصرف، مصرف یعنی زندگی کردن).

با این فرض انسان‌های دنیای مدرن، منطقی و آزادانه مسیر پیش روی خود را انتخاب می‌کنند و آنها اگر مصرف نکنند، از بین خواهند رفت. در طول تاریخ چندین بار شعور و احساسات جامعه‌ی آمریکا در مورد این نوع از فرهنگ دچار نگرانی گردیده که در این رابطه می‌توان به حوادث مربوط به جنگ جهانی دوم (قضیه مربوط به کانال Guadalcanal)، سال ۱۹۶۸ و جنگ ویتنام و همچنین حوادث یازدهم سپتامبر (تخریب ساختمان تجارت جهانی) اشاره نمود. در این میان عواملی همچون خشونت و تعصب، کوتاه فکری جاه طلبانه، جمع‌گرایی و استفاده از ثروت در مقابل فردگرایی به رودرویی و تصفیه حساب مستقیم با لیبرالیسم پرداخته است. از سوی دیگر عواملی مانند دین، تاریخ و حتی طبیعت، در گرایش انسان‌ها به خلق چنین حوادثی بی‌تأثیر نبوده است. بعضی از انسان‌ها و گروه‌های بشری از روی میل و خواسته درونی‌شان می‌توانند خود و دارایی‌شان و حتی خانواده‌های‌شان را قربانی اهداف، ایدئولوژی و استراتژی‌های بلند مدت خود کنند. این در حالی است که به نظر نمی‌رسد حوادث مربوط به یازدهم سپتامبر و انهدام مرکز تجارت جهانی و تخریب پنتاگون، سناریوی موفق و از پیش طراحی شده‌ای باشد که منافع استراتژیکی خاصی را به همراه خود داشته باشد. ولی باید همیشه به خاطر داشت که پیروان و حامیان خشونت، همواره به عنوان خطر جدی و تهدیدآمیزی در مقابل جوامع، ایستاده و توانسته‌اند به درون هسته‌ی اصلی جوامع آزاد، نفوذ نموده و ضربات ناگهانی را وارد نمایند. باید دریافت که تندروها (رادیکال‌ها) چه زمانی از

از خود سلب می‌نماید... مخالفان فرهنگ و تمدن غربی و روحانیون و منتقدان دینی از سال ۱۹۷۰ تا کنون بارها زندگی آمریکایی (فرهنگ عام و روزمره آمریکایی و مصادیق آن همچون شرکت‌های مکدونالد، والت دیزنی و...) را تقبیح کرده و تظاهرات و همایش‌های ضد جهانی سازی و مدرنیته را به نمایش گذاشتند.

اسلام‌گرایان رادیکال، در مقابل اصول و قوانین لیبرالیسم و زندگی به شیوهی آمریکایی، روشنفکری، جدایی دین از سیاست، حقوق طبیعی و اولیه زندگی بشری، سرمایه و آزادی، نظریه‌های علمی، رستگاری زنان و... برداشت‌های متفاوتی را ارائه نمودند. آنها سرزمین‌ها و مقدسات خود را در معرض خطر دیدند و در ادامه، این خطرات، جرقه‌ای را در ایدئولوژی جهادگرانه‌ی پیروان بن لادن، به وجود آورد که نهایتاً منجر به حکم جهاد گردید. اگر چه تئورسین‌های جهانی سازی، چنین رویدادهایی را در ضدیت با جهان مدرن پیش بینی می‌کردند و به آنها هشدار می‌دادند، ولی بار دیگر شاهدیم که تاریخ دوباره برای مدرنیته تکرار می‌شود. گویی اینکه آن مقاومت‌ها و ضدیت‌ها که در گذشته خلق شده بود، دوباره در حال تکرار است و چالش بزرگی را برای احزاب چپ و راست غرب به همراه داشته و آنها رغبتی ندارند که دوباره به گذشته برگشته و شیوه‌ها و تاکتیک‌های ضد افراطی را در عصر کنونی تجربه نمایند. آنها امروزه در این اندیشه‌اند که آیا رویارویی مجدد با تندروها و بیان دیدگاه‌ها در این رابطه دارای ارزش لازم است؟ آنها همچنین نگران خشم و اضطراب خارجیانی هستند که جایگاه ارزش‌ها و مقدسات خود را در تصادم فرهنگ‌ها و تمدن بشری کنونی متزلزل و ناپایدار می‌بینند، چراکه ارزش‌های تعریف شده در پست مدرنیسم، دائماً در حال تغییر و دگرگونی است (همان عرضه کالاها در بازار تقاضا) و در مقابل، آن دسته از ارزش‌هایی که با مبانی سنت و دین درهم آمیخته شده و لزوماً مطلق و غیر قابل تغییر می‌باشند در سایه‌ی فرهنگ پست مدرنیسم جای گرفته‌اند و از امنیت کمتری برخوردار گردیده‌اند. البته همه‌ی این موارد، متوجه دین نیست چراکه در گذشته نیز با هم زیستن با صلح و آرامش (زندگی اکثریت و اقلیت در کنار یکدیگر) در مبانی دینی به اثبات رسیده و در فلسفه‌ی عقیدتی اسلام نیز وجود موضوعاتی همچون آزادی زنان، حقوق اولیه بشری و جدایی دین از سیاست دیده می‌شود. با این حال عصر بنیادگرایی اسلامی و حمله به جهان مدرن، شکل گرفته است. دو کشیش مشهور (PAT ROBERTSON AND FALWEL) به‌طور ساده

حوادث یازدهم سپتامبر را تفسیر می‌کنند:

«خداوند بزرگ، آمریکا را به خاطر اینکه به یک کشور جرم خیز و گناهکار تبدیل شده بود، با نفرین و خشم خود مجازات کرد».

حوادث یازدهم سپتامبر و برخورد هواپیماهای انتحاری با ساختمان غول پیکر سازمان تجارت جهانی و پست‌گاون و نحوه‌ی انتشار اخبار آن توسط رسانه‌های جمعی، تحولات شگرفی را در تمدن غرب به وجود آورد. البته با تکرار چنین رویدادهایی، صحت این ادعاها آشکار می‌شود، چنین اقدامات انتحاری، رنگ مبارزات عقیدتی به خود خواهد گرفت که این نتایج ممکن است در ادامه‌ی حوادث یازدهم سپتامبر پدید آید. از سوی دیگر این احتمال

وجود دارد که در آینده حملات انزوآگرایانه از سوی گروه‌های تروریستی شکل گیرد و تعداد زیادی از مرفهین و مصرف‌گرایان آمریکایی را که هیچ گونه توجهی به مسائل و مشکلات دنیای اطراف خود ندارند با اضطراب و نگرانی از آینده مواجه سازند. در حالی که ممکن است افراد صلح جو، دیگر نتوانند به فکر هم نوعان خود در دیگر نقاط محروم جهان باشند و به آنها امداد رسانی نمایند. همچنین ممکن است به فکر انتقام و اقدامات تلافی جویانه باشند.

در ملاحظات بعدی، بوش طی بیاناتی، «آسان‌گیری فرهنگی» را به جای «مسئولیت پذیری فرهنگی» پیشنهاد نمود. وی علاوه بر اشاره به ضرورت شکوفایی بازارهای آزاد و تکرار وعده‌های نئولیبرال‌ها، مأموریت جدید آمریکا در خصوص مقابله با گروه‌های تروریستی و محورهای شرارت و همچنین جنگ بی پایان و نامحدود با تروریست را به جهانیان نوید داد (همان‌طور که ترومن در سال ۱۹۴۷ گفته بود).

حوادث یازدهم سپتامبر برای بوش و دولتش از اهمیت و محوریت استراتژیکی خاصی در تاریخ آمریکا برخوردار بود. بوش مردم آمریکا را مخاطب قرار داده و می‌گوید: «الان زمانی است که تمام ملت ما به آینه نگاه کرده و روزهای درخشان قبلی خود را مرور نماید. ما به خاطر می‌آوریم زمانی را که شهروندان آمریکایی در محدودیت‌ها و کاستی‌های اولیه‌ی زندگی به سر می‌بردند و ما آنها را در تاریخ و سابقه‌ی کشورمان تجربه نمودیم. ما دوره‌ای را سپری کردیم که از امکانات و محصولات تولیدی کم‌تری برخوردار بوده است، ما باید بیاندیشیم که چه کارهایی را باید در گذشته انجام می‌دادیم و نادیده انگاشتیم».

بخش چهارم: پایان جنگ سرد و آغاز روند جهانی سازی

جهانی سازی یک لغت جامع و فراگیر است که موضوعاتی همچون سرمایه داری نئولیبرال عقلایی، تکنیک‌ها و فناوری‌های اطلاعاتی، فرهنگ مصرف‌گرایی و انبوه سازی و بازارهای جهانی مشترک المنافع را از طریق آن به یکدیگر پیوند زده و آنها را در قالب تعاریف و معانی گوناگونی که برگرفته از ژئوپلیتیک پست مدرن، گنجانده است. برخی معتقدند شبکه‌ی تروریستی القاعده نیز محصول فرآیند جهانی سازی عصر مدرنیته است. آنها به آسانی قادرند با استفاده از وسایلی همچون حساب‌های بانکی و نقل و انتقالات اعتباری، پروازها و مسافرت‌های جهانی، فناوری اطلاعات خود را تکمیل و تجهیز نمایند. از سوی دیگر فرقه‌های بنیادگرای القاعده در استفاده از انواع گوناگون فناوری (جهت کسب اطلاعات) و دانش سیاسی ناتوان هستند. نکته‌ی جالب این که ساختار این شبکه‌ها با مهارت خاصی طراحی شده‌اند به طوری که از لحاظ موضوعی به یکدیگر ارتباطی پیدا نمی‌کنند.

(در گذشته این شبکه‌ها به شاخه‌های انگور تشبیه می‌شدند، با این تفاوت که در حال حاضر بندهای این شاخه‌ها علیرغم خصوصیات ذاتی آنها به یکدیگر متصل نیستند و به یکدیگر ربط پیدا نمی‌کنند و در نهایت از وجود یکدیگر بی اطلاع هستند). آنها عملیات خود را در قالب یک شبکه‌ی مخفی به شکلی برنامه‌ریزی و هدایت می‌کنند که بدون نیاز به داشتن

استراتژی‌های متمرکز عملیات، هدایت می‌شوند. همچنین پول، منابع انسانی و تاکتیک‌های عملیاتی را از مکان‌های مختلف و در زمان‌های مختلف در اختیار تیم عملیات قرار می‌دهند تا این تیم بتواند یک سری فرامین مرتبط به هم را با دقت کامل اجرا نماید. شبکه‌های مخفی ترور، قادر هستند در عملیاتی همچون بمب‌گذاری در کنار جاده‌ها، هواپیمارمایی، نصب تله‌های انفجاری در کشتی‌ها، قتل‌های زنجیره‌ای و یا تخریب ساختمان‌های شاخص و مهم، با استفاده از ابزار موجود و امکانات مدرنی همچون فناوری اطلاعات، تکنولوژی ترابری و حمل و نقل، تکنیک‌های جدید جاسازی ابزار ترور، حمل مواد منفجره توسط زوج‌های جوان و ماجراجو و... به آسانی و با سرعت عمل بالا اقدام نموده و اهداف موردنظر را تخریب نمایند. پایداری و مقاومت این گروه‌ها موجب شده تا قدرت‌های جهانی در تنظیم روابط و مناسبت‌های خود تجدید نظر مجدد نمایند. امروزه قدرت نرم آمریکایی توسط افراطیون مذهبی و حکومت‌های سوسیالیست جهان به شدت تهدید می‌شود. از طرفی این تهدیدات، جهان را در وضعیت نا امنی و بی ثباتی قرار داده و ماهیت شبکه‌ها را نیز به سرعت تغییر داده است. این تهدیدات ناشی از وجود جریان‌هایی نظیر گروه‌های ناشناس ضد امپریالیست، شبکه‌های تروریستی زیر زمینی و هکرهای ناشناس می‌باشد که رعب و وحشت عمومی را در جامعه‌ی آمریکا به وجود آورده است. شهروندان آمریکایی از حمله‌ی گروه‌های ناشناسی که حتی در لیست سیاه (سازمان‌های تروریستی) مراکز امنیتی به ثبت نرسیده‌اند در بیم و هراس به سر می‌برند.

بوش در نطقی رسمی (ژوئن ۲۰۰۲) ملت آمریکا را به وفاق و اتحاد در مقابل تروریست‌ها فراخواند و مسئولیت و تکلیف جدید فرهنگی ملت آمریکا را تشریح نمود. او وظیفه جدید خود را در نهاد ریاست جمهوری در نبردی وسیع و گسترده در ابعاد جهانی با محورهای شرارت توصیف کرد. چنان که او تصمیم گرفت آمریکا را دوباره در نقش یک ابرقدرت نیرومند با غرور ملی منحصر به فرد و دولتی با ثبات در مقابل تروریست‌ها، به جهانیان معرفی نماید. او بر این باور بود که آمریکا بعد از جنگ سرد وارد فصلی جدید در روابط بین الملل شده و خلق تصویری مجازی از وضعیت جنگی جدید خواهد توانست تا علاوه بر تحریک غرور ملی، آمریکا را در تشکیل یک ائتلاف نوظهور جهانی یاری رساند.

در سال ۲۰۰۲ آرمان بلند پروازی بوش به طور صریح و آشکار بیان شد. او در مراسمی محورهای شرارت که صلح جهانی را به مخاطره می‌انداختند، به جهانیان معرفی کرد و قول داد که در برابر تهدیدات روز افزون این کشورها (عراق، ایران و کره شمالی) صبر و تحمل نخواهد داشت. او گفت که نمی‌تواند منتظر رویدادهای تلخ بعدی باشد. در حالی که واشنگتن این کشورها را به عنوان محورهای شرارت به جهانیان معرفی کرد، کاخ سفید تمایل داشت تا متحدین تجاری خود را در اروپا نسبت به این موضوع آگاه و متحد سازد. در ابتدا فرانسه چنین تعریفی را نسبت به کشورهای جهان (محورهای شرارت) خطرناک و این چنین موضوعاتی را ساده و به دور از حساسیت می‌دانست. این در حالی است که آلمان هرگونه تهدیدی را از سوی این کشورها نفی کرده و استقرار هرگونه سیستم ضد موشکی را در

اروپا، بی معنی دانست. چراکه آمریکا در حال حاضر بیش از ۴۰ درصد از بودجه‌ی نظامی جهان را در اختیار دارد و به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی منحصر به فردش نیاز به چنین سیستمی ندارد. در برداشت‌های متفاوتی، تدوین استراتژی‌های دفاعی - امنیتی و دکترین جدید بوش، موجب گردید حضور واشنگتن و متحدانش در عرصه بین المللی مشروع و مجاز تلقی گردد. از سوی دیگر هزینه‌های سنگین نظامی آمریکا و تکنولوژی پیشرفته نظامی آنها به منظور حفظ و صیانت از جامعه‌ی آمریکا و تمدن غرب در مقابل دشمنان، موجه به نظر می‌رسد.

Charles Krauthammer عقیده دارد: «ما جنگی را تجربه می‌کنیم که در مقابل تمدن غرب شکل گرفته است. این جنگ پایداری ملی و دفاع همه جانبه را می‌طلبد. اگر طرف‌های اروپایی به عنوان بخشی از طرف‌های درگیر، از جنگ خودداری نمایند، مجازات خواهند شد و اگر باز هم صحنه جنگ را ترک نمایند دوباره تنبیه خواهند شد و اگر باز هم مقاومت ورزیدند آن وقت تصمیم خواهیم گرفت که آنها را از صحنه خارج نماییم».

قبل از حوادث یازدهم سپتامبر کشورهای جهان، آمریکا را به خاطر نقض پیمان‌ها و کنوانسیون‌های بین المللی از جمله پیمان کیوتو، معاهدات ABM 1972، پیمان‌های تجاری NAFTA مورد تمسخر قرار دادند و گاهی دولت حاکم در رسانه‌های جمعی استیضاح می‌شد. ولی بعد از یازدهم سپتامبر تولد جبهه‌ی جدید کشورهای شرور و نیز احتمال وقوع حوادث تروریستی در درون جامعه‌ی آمریکا، موج جدیدی از نارضایتی عمومی را به وجود آورد که جدای از دوران جنگ سرد (۱۹۴۷)، بی سابقه بوده است. بعد از یازدهم سپتامبر، آمریکا دوران تحقیر بین المللی را در زمان ریاست جمهوری بیل کلینتون سپری نمود و متعاقب آن آمریکا همچون امپراتوری عدالت گستر ولی خشمگین به جنگ با کشورهای عراق، سودان و افغانستان شتافت. در این هنگام خاتمه‌ی ریاست جمهوری کلینتون مصادف شد با آغاز دوران مبارزه با تروریسم بین الملل. با مرور مجدد صحنه‌های تخریب ساختمان‌های سازمان تجارت جهانی، فاصله‌ی بین ارزش‌های اساسی جامعه‌ی آمریکا با نظریه‌های استراتژیک نخبگان ملی گرا قابل مشاهده و بررسی است. انفجار ناو بزرگ آمریکایی (Pearl Harbor (12.7,1941، انهدام ساختمان‌های WTC (به عنوان نماد مستحکم ملی) نشانگر آغاز مناقشات ژئوپلیتیکی نامحدودی در سطح جهانی است.

یازدهم سپتامبر، نقطه‌ی عطفی در تاریخ سیاسی آمریکا محسوب می‌شود. چراکه امکان انجام اقدامات باز دارنده‌ی بسیاری را در اختیار جورج بوش قرار داده است. جان بریج‌لند (John Bridgeland) یکی از فرماندهان نیروهای آزادی بخش آمریکا پیشنهاد داده بود: اکنون زمان تغییر وضعیت است. ما یک شهروند مسئول آمریکایی هستیم، نه یک تماشاگر! وضعیت کنونی جرئی از تکامل تمدن بشری محسوب می‌شود.

رهبر جمهوری خواهان درکنگره‌ی آمریکا و رهبر اکثریت‌ها در مجلس سنا بر این باورند که چگونه می‌توان میزان واقعی موفقیت حضور آمریکا در افغانستان را برای شهروندان آمریکایی تشریح کرد و آنان را ترغیب نمود که در طرح‌های مربوط به تقویت این برنامه مشارکت نمایند؟

قوانین مربوط به شهروندان اصلی و ملی‌گرا در آمریکا از احترام ویژه و فوق‌العاده‌ای برخوردار است. تام دیلی (Tom delay) رهبر اکثریت کنگره و ترنت لات (Trent Lott) رهبر اقلیت‌های سنا و سناتور داسل (Daschle) تحقیقات وسیعی را در زمینه‌ی حضور آمریکا و متحدانش در افغانستان آغاز کردند و در خلال این تحقیقات با یک سؤال چالش برانگیز مواجه شدند!

چگونه می‌شود خواست و تمایل عمومی را برای مشارکت و همیاری با مسئولان جهت تقویت حضور نیروهای متحد در افغانستان همراه ساخت، در حالی که جنگ با تروریسم آغاز شده و تجهیزات و نیروهای نظامی آمریکا در منطقه‌ی جنگی مستقر هستند؟

در این زمینه، بوش به دو اهرم حیاتی زمان و تیم حرفه‌ای امنیت داخلی جهت شناسایی و ارزیابی دقیق تهدیدات تروریستی محیطی، نیاز داشت. او قادر بود تا با استفاده از این دو اهرم، قدرت و پتانسیل تشکیلاتی بن لادن را در زمینه‌های نظامی، اقتصادی، روانی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی چه در داخل و چه در خارج از افغانستان، به طور کامل از بین ببرد. این موضوع برای دولتمردان و اشنگتن حیاتی محسوب می‌شد، چرا که در مجموع حوادث یازدهم سپتامبر برای ایالات متحده بسیار گران تمام شد و جنگ جدید، قدم اول در مبارزه با تروریست قلمداد می‌گشت. بوش می‌خواست قدم اول را با قدرت و دقت کامل بردارد. هزینه‌ی تخمینی تروریست‌ها برای این اقدام، در مقایسه با سایر ضربات وارده به اقتصاد آمریکا بسیار ناچیز قلمداد می‌شود. برخی از این زبان‌ها عبارت بودند از: زبان‌های ژئواکونومیک مالی شامل ۶۰ میلیارد دلار، زبان‌های مستقیم و غیر مستقیم ناشی از این حمله به علاوه ۱۴۰ میلیارد دلاری سرمایه‌ای که به بدنه‌ی اقتصادی دولت تزریق شد تا گردش پولی و اعتباری دولت آمریکا به مخاطره نیافتد و همچنین وارد آمدن زیان مالی ۱/۴ تریلیون دلاری در هفته‌ی اول حادثه و ۶۳۰ میلیارد دلار در سال بعدی، اخراج ۱۵۰۰۰ پرسنل شاغل آمریکایی، ۱۱ میلیارد دلار تجهیز امنیتی و اشنگتن، ۵ میلیارد دلار تجهیز امنیتی ایالات دیگر و ۲/۶ میلیارد دلار تجهیز امنیتی شهرهای بزرگ و کوچک دیگر را شامل می‌شد.

بوش در نطق رسمی (در سال ۲۰۰۲) خطاب به مردم آمریکا و جهانیان اعلام نمود: جنگ با تروریسم برای دولت آمریکا ماهیانه یک میلیارد دلار هزینه در بر دارد و ما نیاز داریم تا بودجه مالی سنگین دفاعی را در این خصوص از کنگره درخواست نماییم. او همچنین از مردم و کنگره آمریکا خواست تا حداقل در بیست سال آینده، خود را به منظور نبرد با تروریسم آماده و هوشیار نگاه دارند.

در سال ۲۰۰۲ هزینه‌های دفاعی آمریکا بر اساس موارد تقاضا شده توسط وزارت دفاع (شامل: پنج مورد در روسیه، هشت مورد در ژاپن، ده مورد در آلمان، سی مورد در کشورهای محور شرارت به علاوه مواردی که در زمان ریاست جمهوری بیل کلینتون در مورد کشورهای (کوبا و لیبی) اتلاق می‌گشت، تنظیم گردید.

حوادث یازدهم سپتامبر با اولین تهدید مرکز تجارت جهانی غیر قابل

پیش بینی بود. حتی تخریب چنین ساختمان‌هایی با این روش، در ادراک و تصور معماران دنیای مدرن نمی‌گنجد ولی این اتفاق (که موجب هتک حرمت اذهان عمومی گشت) نهایتاً توسط تنی چند از مجاهدین القاعده به راحتی حادث شد.

ممکن است در آینده نیز شاهد رویدادهای بحرانی غیر قابل پیش بینی، تحمل سایه‌ی سنگین عدم اطمینان ناشی از مدرنیته و سنگ لاشه‌های پرتراکم ریسک و خطر پست مدرنیسم باشیم. جراحات و پیامدهای ناشی از حوادث یازدهم سپتامبر بسیار عمیق بود. آثار و خاطرات آن تا سال‌های متمادی نیز از اذهان عمومی محو نخواهد شد.

در این رویداد شاهد رویارویی و تقابل توان نیروی هوایی به ظاهر قدرتمند آمریکا با ابتکارات ساده اما ستیزه‌جویان فدایی بودیم که همچون یک تراژدی غیر قابل باور برای جامعه‌ی آمریکا و جهانیان به تصویر کشیده شد. همان گونه که ملاحظه شد صحنه‌های انتحاری انهدام ساختمان‌ها به گونه‌ای در شبکه‌های تلویزیونی بین‌المللی با تفاسیر حزن‌انگیز به تصویر کشیده شد. طوری که در نگاه اول همگان تصور می‌کردند که این حوادث همچون یک سناریو، از قبل پیش بینی و برنامه ریزی شده بود. گویی سرویس‌های مدرن ارائه‌کننده‌ی خدمات و تسهیلات عمومی، به گونه‌ای ساده تغییر شکل داده و با مقصود و هدفی مشخص در روی دادن این حادثه‌ی خشونت‌آمیز، اقدام ورزیدند.

این اقدام در عصر پست مدرنیسم و در مکانی شاخص به عنوان سمبل پست مدرنیسم با تجهیزات و امکانات خلق شده توسط دنیای مدرن، شکل گرفت. از دیگر سو مردم عادی جوامع افغانستان و آمریکا در خلال جریان زندگی عادی و روزمره‌ی خود در حال پی‌گیری برنامه‌های جاری زندگی اقتصادی و اجتماعی خود هستند. در حالی که گروهی دیگر از سردمداران سیاسی این جوامع برای از پای درآوردن یکدیگر در تلاش هستند. آنها با جستجوی خانه به خانه در پی یکدیگر هستند (حتی در غارها و پناهگاه‌های کوهستانی) و در ادامه، رهبران القاعده در حال شستشوی فکری فداییان و انتحاریون، برای طراحی و تدارک حملات بعدی می‌باشند.

غلبه‌ی آشکار نیروهای آمریکا و متحدانش بر طالبان و سرنگونی زود هنگام آنها، عدم سناریو بودن فاجعه‌ی یازدهم سپتامبر را بار دیگر در اذهان عمومی تداعی می‌کند. در مارس ۲۰۰۲ این کابوس شوم آمریکا خاتمه یافت لکن هنوز هم مقاومت طالبان و القاعده در افغانستان ادامه دارد. آنها هنوز فعال هستند و نتیجه‌ی جنگ نیز هنوز نامشخص است و این خود می‌تواند توجیه مناسبی برای ادامه‌ی حضور نیروهای متفقین در افغانستان و نیز علت اصلی عدم تمایل رهبران غرب برای مشخص کردن تاریخ دقیق خروج نیروهای متفقین از افغانستان باشد. در همان زمان و در امتداد جنگ، در افغانستان رژیم بر سر کار آمد که تسلط خود را در تمامی مناطق و شهرهای داخل کشور گسترش داده و دوباره قدرت مرکزی را احیاء نمود. به طوری که با اعلام حضور دولت مرکزی، به نوعی خاتمه‌ی جنگ و پیروزی متفقین اعلام گردید.

پیش بینی می‌شود در آینده نیز مبارزه با تروریسم دنبال شود. چرا که هم

زمان، اقتصاد جهانی در حال تکاپو است و تولید جنگ افزارهای جدید نظامی نیز بی وقفه ادامه دارد. این عوامل، خشم دشمنان دنیای مدرن را افزایش خواهد داد و همچنین فرآیند جهانی سازی نیز با الهام از نظریه‌ی نئولیبرال‌ها در آینده واکنشی جدید در مقابل جهان غرب به وجود خواهد آورد. در عصر کنونی، کاهش نرخ تولید ناخالص ملی و دیگر برنامه‌های ضعیف اقتصادی، موجب گردیده تا به جای کاهش نرخ مالیاتی، گسترش خدمات اجتماعی - رفاهی و همچنین بازسازی سریع اقتصادی، موضوعاتی همچون ظهور مجدد جنگ سرد، جبهه بندی و تعریف دشمنان جدید، قدرت بازدارندگی تهدیدات و همچنین توسعه‌ی قدرت نظامی - امنیتی جایگزین آنها شود. بین آن می‌رود در آینده شاهد حملاتی که جدید و غیر قابل پیش بینی تر از حوادث یازدهم سپتامبر که توسط طالبان و القاعده و حامیان تروریسم، ترتیب یافته بود باشیم.

در این دوران، بوش در معرفی تروریسم جهانی و ابعاد فعالیت‌های آنها از واژه‌ای به نام (هنجار نرم) یاد کرد. او اعلام کرد که آماده است در هر زمان و در هر مکان با ستیزه گران و نیروهای تروریستی مقابله کند. البته در رابطه با نحوه‌ی اطلاع رسانی صحیح این موضوع، شک و تردید وجود دارد چرا که در معرفی دشمن به اذهان عمومی بلف شده تا جایی که جبهه‌ی تروریسم بین‌المللی از چنان جایگاه والا و قدرتمندی برخوردار گردید که ترس از وقوع خطرات بعدی جهانیان را در ترس و اضطرابی دائمی قرار داده و به نظر می‌رسد که برای ادامه‌ی یک جنگ بی‌وقفه و دائمی با تروریسم جهانی، در آینده به برنامه‌ریزی و استراتژی از قبل برنامه‌ریزی شده نیاز خواهد بود. بعد از جنگ سرد (۱۹۹۱) پروژه‌ی دشمن سازی آمریکا و ثبت نام دشمنان جدید در لیست سیاه آغاز گردید. در ابتدا دشمنان جدید، شناسایی شده و از لحاظ پتانسیل و توانایی در خلق یک سناریوی جدید مورد ارزیابی قرار گرفتند. در این راستا ابتدا چین کمونیست و سپس کشورهای ضد لیبرال آمریکای لاتین آزمایش شدند که در نهایت از این فرضیه و آزمون نتیجه‌ای حاصل نشد. اما همان گونه که پیش بینی می‌شد سرانجام نام برخی کشورهای اسلامی با هدف خاصی به عنوان حامی تروریسم و دشمنان اصلی دنیای مدرن اعلام شد. در سال ۲۰۰۲ بوش، کشورهای کره شمالی، عراق و ایران را به عنوان محورهای شرارت و کشورهای حامی تروریسم معرفی کرد تا پروژه‌ی جدید آمریکایی آغاز شود. آثار اعلان غیر علنی جنگ به تدریج نمایان شد. بوش در سال ۲۰۰۲ در کنگره‌ی آمریکا مواضع دولت خود را در پروژه جدید جنگ با کشورهای هدف اعلام کرد و بودجه و اعتبار کلان ۴۰ میلیارد دلاری را از کنگره درخواست نمود. همچنین ناتو و تمام امکانات و تجهیزات دفاعی متعلق به آن، از بریتانیا تا ازبکستان در حمایت از دولت واشنگتن در جنگ با تروریست‌ها بسیج شدند. سربازان آمریکایی با حمایت سیاست‌های جنگ‌طلبی آمریکا به جنگ با افغانستان وارد شده و این سرزمین را به اشغال در آوردند.

در دکتترین جدید بوش هر کشوری که در حملات آتی از حمایت واشنگتن و جبهه جدید شکل گرفته، خودداری نماید، در مقابل این کشور

خواهد بود.

بعد از حوادث یازدهم سپتامبر آمریکا با یک واقعیت جدید ژئوپلیتیکی روبرو شد که قادر نبود آن را کتمان کند. در آن زمان کاخ سفید قصد داشت همچون یک ابرقدرت سرکش برخی از مناطق استراتژیک خاورمیانه را اشغال نماید. بمب‌افکن‌های B52 و سربازان نیروی دریایی آمریکا در انتظار کوچکترین جرقه‌ای برای آغاز جنگی دیگر هستند ولی چیزی که هنوز در هاله‌ای از ابهام است مربوط به ایدئولوژی موجود جهانی سازی با زیر سیستم‌های نئولیبرال، باز تولیدات فرهنگی - صنعتی و مدیریت اجرایی همگانی می‌باشد که میزان وسعت و نفوذ غرب در دنیای کنونی و دامنه‌ی جنگ با تروریست را مشخص نکرده است.

در دنیای امروزه، مدرنیته در بسیاری از کشورهای جهان به شکست انجامیده و مدل سیاسی - اقتصادی پیشنهادی نئولیبرال‌ها بی نتیجه مانده و گرایشات ژئوپلیتیکی پست مدرن جدید آمریکا به سمتی گرویده که جنگی (سرد و گرم) را در مقابل تروریست بین الملل تدارک دیده که بر مبنای توسعه و تغذیه‌ی سرزمین‌ها و دولت‌های مدرن و همچنین حس ملی‌گرایی و حق حاکمیت یک سویه‌ی آمریکا بر عرصه جهانی تنظیم گردیده است.

منابع و مأخذ

- ۱- قادری، حاتم؛ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم؛ چاپ سوم؛ تابستان ۱۳۸۱، انتشارات سمت.
- ۲- چارلز، جنکنز؛ پست مدرنیسم چیست؟ ترجمه‌ی فرهاد مرتضایی، مشهد، نشر مرندیز، ۱۳۷۴.
- ۳- آنتونی، گیدنز؛ پیامدهای مدرنیست؛ ترجمه‌ی محسن ثلاثی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷.
- ۴- پیر، ژرژ، ژئوپلیتیک، ترجمه‌ی حسنعلی رکنی، انتشارات دانشگاه پدافند ملی، تهران، ۱۳۴۹.
- ۵- عزتی، عزت‌الله، ژئوپلیتیک؛ انتشارات سمت، تهران ۱۳۷۱.
- ۶- مجتهدزاده، پیروز؛ جغرافیای سیاسی و سیاست‌جغرافیایی؛ انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۱.
- ۷- ژناروید اتو تایل، سیمون دالبی، پاول روتلج؛ اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم؛ ترجمه‌ی دکتر محمد رضا حافظ‌نیا و هاشم نصیری، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- ۸- کاپیتالیزم، دموکراسی و اکولوژی،

(Departing From Marx 1999) Timothy W. Luke

9- Timothy W. Luke, Contesting the Politics of nature, Economy, and Culture 1997.

10- Timothy W. Luke, The Politics of Cyberspace 1998.